

تبیین تأثیر عوامل فرهنگی بر تنش و منازعه در خاورمیانه

(صفحات ۱۶۵ تا ۱۸۹)

ریباز قربانی‌نژاد^۱ * عبدالرضا فرجی‌راد^۲

پذیرش: ۹۵/۳/۲

دریافت: ۹۵/۲/۸

چکیده

وجود روابط تنش‌زا میان واحدهای سیاسی در ابعاد مختلف محلی، ملی و منطقه‌ای یکی از قدیمی‌ترین و پایدارترین وجوه حکمرانی انسان در کره زمین به شمار می‌رود. این امر از زمان تشکیل دولت-ملت‌ها بعد از قرارداد وستفاليا شکل بارزتری به خود گرفت و همواره در برهه‌های مختلف زمانی، روابط خصمانه میان کشورهای همسایه جایگزین روابط دوستانه گشته است که در بسیاری از موارد به جنگ نیز انجامیده است. در این بین، عوامل و ارزش‌های ژئوکالچر که شامل عوامل دینی و مذهبی و تفاوت‌های هویتی می‌شود، نقش عمده‌ای را در بروز تنش و منازعه میان واحدهای سیاسی همسایه ایفا کرده است. خاورمیانه به خاطر پایداری برخی عوامل ژئوکالچر تنش‌زایان دولت-ملت‌هایی که در این محدوده جغرافیایی واقع شده‌اند و همچنین برخی رقابت‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی که

۱. استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، نویسنده مسئول. (rebazghorbani@gmail.com)
۲. دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

بین تعدادی از رژیم‌های سیاسی آن وجود دارد، در کنار جدیدالتأسیس بودن بسیاری از کشورهای منطقه و نقش دولت‌های استعمارگر انگلستان و فرانسه در ترسیم مرزهای مصنوعی بین آنها بعد از جنگ جهانی اول، به‌عنوان یکی از مناطق بحران‌خیز جهان به‌شمار می‌آید و همواره در طول یک قرن گذشته شاهد منازعاتی در سطح ملی و منطقه‌ای بوده است. در این مقاله سعی شده است تا با رویکردی تحلیلی - توصیفی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و استفاده از اسناد و مدارک به ریشه‌یابی عوامل ژئوکالچر تنش‌زا در روابط دولت‌های این منطقه استراتژیک پرداخته شود. نتایج این تحقیق نشان داد که عوامل ژئوپلیتیکی و ژئوکالچر منازعه در این فضای جغرافیایی تنش‌آلود در سه سطح فرومنطقه‌ای، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نقش‌آفرینی می‌کنند.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، ژئوکالچر، منازعه، خاورمیانه، جغرافیای فرهنگی

۱. مقدمه

جغرافیای فرهنگی هر منطقه نقش عمده‌ای در برقراری روابط مسالمت‌آمیز و حسنه و یا برعکس وجود تنش و منازعه میان کشورهای آن منطقه برعهده دارد. به عبارتی ریشه بسیاری از تنش‌ها و منازعات در روابط میان کشورها در ویژگی‌های جغرافیایی و ژئوکالچر آنها نهفته است. از سوی دیگر، پایدار بودن ارزش‌ها و عوامل جغرافیای فرهنگی سبب ماندگاری و طولانی‌تر شدن تنش‌ها و منازعات ناشی از آنها شده است و همین امر حکومت‌ها را در حل و فصل این اختلافات و تنش‌ها ناتوان ساخته است.

از آنجا که ژئوپلیتیک، مطالعه روابط بین کشورها و منازعات از لحاظ جغرافیایی است (Barden and Shelley, 2000: 5)، و اصولاً ژئوپلیتیک به دنبال بررسی این موضوع است که چگونه عوامل جغرافیایی، از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک، منابع طبیعی و غیره بر روابط بین کشورها و تلاش آنان برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران مؤثر است (Bellamy, 2006: 1)، پس بخش عمده‌ای از عوامل ایجادکننده تنش و منازعه میان حکومت‌ها از ماهیتی ژئوپلیتیکی برخوردارند. حکومت‌ها به‌عنوان بارزترین واحدهای سیاسی دارای حاکمیت و اقتدار در فضای سرزمینی تحت کنترل خود، به خاطر تلاش برای بقای ملی و گسترش حوزه نفوذ و نیز دستیابی به منافع ملی خود، روابطی مبتنی بر تنش و منازعه را با همسایگان و کشورهای دیگر تجربه کرده‌اند. در بسیاری از مواقع نیز، حکومت‌ها نسبت به برخی عوامل و ارزش‌های ژئوکالچر بیرون یا درون قلمرو خود، دیدگاهی ناسازگار با دیدگاه همسایگان یا قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی دارند و در چنین حالتی نیز کشمکش و مشاجره بین آنها بروز می‌کند.

خاورمیانه که شامل ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس، شرق مدیترانه و شبه جزیره عربستان می‌شود، از اهمیتی استراتژیک در سطح منطقه‌ای و جهانی برخوردار است. موقعیت جغرافیایی و ارتباطی منحصر به فرد به‌عنوان نقطه اتصال قاره‌های آسیا، اروپا و آفریقا، دارا بودن ذخایر عظیم نفت و گاز، بازار انبوه مصرف، نقش فرهنگی و ژئوکالچر آن به خاطر محل ظهور و پیدایش ادیان بزرگ ابراهیمی همگی باعث ارتقای جایگاه و بالا رفتن وزن ژئوپلیتیکی این منطقه در سطح جهان شده است و همواره در سیاست‌گذاری‌ها و استراتژی‌های قدرت‌های جهانی از اهمیت والایی برخوردار بوده

است. از سوی دیگر تأثیر منازعات و اختلافات میان کشورهای این منطقه در ابعاد منطقه‌ای و جهانی نمایان است. پایدار بودن بیشتر منازعات میان کشورهای این منطقه با یکدیگر از یک سو و پیچیدگی و درهم‌تنیدگی عوامل و ریشه‌های این کشمکش‌ها و منازعات از سوی دیگر زمینه را برای ایجاد فضای ناامن و ملتهب در این محدوده جغرافیایی و گسترش دامنه آن به فضاهای جغرافیایی مجاور فراهم ساخته است. بر همین اساس، در این تحقیق سعی شده است تا سرچشمه‌های ژئوکالچر تنش و منازعه در منطقه خاورمیانه مرکزی بررسی و مطالعه شود.

۲. مبانی نظری تحقیق

۲-۱. ژئوکالچر

به‌طور کلی شناخت رابطه متقابل بین جغرافیا و فرهنگ به‌عنوان دو موضوع مهم و پایه در علم جغرافیا قابل بررسی است که می‌توان تحت عنوان جغرافیای فرهنگی مورد مطالعه قرار داد. جغرافیای فرهنگی، ارتباط و تعامل دو حوزه فرهنگ و جغرافیا و تأثیرات متقابل آن دو را مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهد. بنابراین روابط و مناسبات متقابل محیط و فرهنگ گروه‌های انسانی از مباحث جغرافیای فرهنگی است. به عبارتی در این شاخه از جغرافیا، تفاوت‌ها و تشابهات عناصر فرهنگی گروه‌های انسانی در ابعاد فضایی و مکانی مطالعه و بررسی تغییرات فضایی گروه‌های فرهنگی، شکل‌گیری الگوهای فضایی فرهنگ توسط عملکردهای جامعه انسانی تجزیه و تحلیل و بر آن تأکید می‌شود.

ژئوکالچر یا جغرافیای فرهنگی فرایند پیچیده‌ای از تعاملات قدرت، فرهنگ و محیط جغرافیایی است که طی آن، فرهنگ‌ها همچون سایر پدیده‌های نظام اجتماعی همواره در حال شکل‌گیری، تکامل، آمیزش و جابجایی در جریان زمان و در بستر محیط جغرافیایی کره زمین هستند. به عبارت دیگر، ژئوکالچر ترکیبی از فرایندهای مکانی - فضایی قدرت فرهنگی میان بازیگران متنوع و بی‌شماری است که در لایه‌های مختلف اجتماعی و در عرصه محیط یکپارچه سیاره زمین به نقش آفرینی پرداخته و در تعامل دائمی با یکدیگر به سر می‌برد و بر اثر همین تعامل مداوم است که در هر زمان

چشم‌انداز فرهنگی ویژه‌ای خلق می‌شود. از این رو ساختار ژئوکالچر جهانی بیانگر موزائیکی از نواحی فرهنگی کوچک و بزرگی است که محصول تعامل‌های مکانی - فضایی قدرت فرهنگی‌اند که در طول و به موازات یکدیگر حرکت می‌کنند. از آنجا که فرایند سیاسی، متضمن ترکیبی از حالت‌های سه‌گانه ستیزه، رقابت و همکاری است بنابراین نواحی فرهنگی یا حوزه‌های تمدنی در طول تاریخ همواره اشکال سه‌گانه مذکور را در کنار هم به نمایش گذارده‌اند و با هم آمیزش داشته و مکمل یکدیگر بوده‌اند (حیدری، ۱۳۸۴: ۹۵-۹۴).

آنچه در وهله نخست از این تعریف استنباط می‌شود، وجود یک رویکرد غالب رئالیستی از قدرت فرهنگی است که خود را در قالب فرایندی دوگانه از تضاد و همگونگی به نمایش می‌گذارد. بدین سبب ممکن است برخی بر این موضوع خرده گیرند که در اینجا تفسیری داروینیستی از تعامل‌های فرهنگی ارائه شده که طی آن چرخه حیات فرهنگ‌ها و تمدن‌ها همچون سایر موجودات زنده تابع اصل تنازع بقاست که بر اثر دشمنی و برخورد مداوم جریان می‌یابد. اما برخلاف این برداشت اولیه، از آنجا که فرایند سیاسی متضمن ترکیبی از حالت‌های سه‌گانه ستیز، رقابت و همکاری است، بنابراین نواحی فرهنگی یا حوزه‌های تمدنی در طول تاریخ همواره اشکال سه‌گانه مذکور را در کنار هم به نمایش گذارده‌اند. یعنی تمدن‌ها بیش از آن که مغلوب یکدیگر شده باشند، با هم آمیزش داشته و مکمل یکدیگر بوده‌اند.

جغرافیای فرهنگی و ژئوکالچر در بررسی مفهوم «دیگری»^۱ به استعارات مکانی برای تعیین هویت‌ها و یافتن تفاوت میان این هویت‌ها متکی است. بسیاری از نظریه‌پردازان فرهنگی، از گلوریا آنزالدوا^۲ تا بل هوک^۳ با بهره‌گیری از استعارات مکانی به قلم‌فرسایی درباره فضاهای جغرافیایی پرداخته‌اند (Keith and Pile, 1993: 122). پژوهشگران جغرافیای سیاسی نیز از مفهوم «دیگری» به‌عنوان ابزاری برای بررسی نحوه سلطه کشورهای قدرتمند بر کشورهای ضعیف جهت تحقق نیات استثمارگرایانه خود استفاده کرده‌اند. مفهوم «دیگری» در جغرافیای فرهنگی و مباحث مربوط به ژئوکالچر

1 Other

2 Gloria Anzaldua

3 Bell Hook

کاربرد زیادی دارد. هنگامی که انسان «خود» را در محوریت قرار دهد، «دیگری» همواره به «بیرون» و به فردی متفاوت اشاره دارد. واژه «دیگری» در مفهوم فعلی خود به معنای متمایز دانستن، برچسب زدن، طبقه‌بندی کردن، نامیدن، شناسایی کردن، جای دادن و مستثنی کردن افرادی است که برای یک هنجار اجتماعی و فرهنگی مناسب نیستند (Gallaher and others, 2009: 327). می‌توان گفت که هویت برای اعلام موجودیت خود همیشه نیازمند تفاوت است و این هویت، تفاوت را به دیگری بودن تبدیل می‌کند تا هویت خاص خود را تثبیت نماید.

در میان نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل هم، نظریه سازه‌انگاری^۱ که در دهه ۱۹۹۰ میلادی توسط «نیکلاس اونوف»^۲ وارد عرصه روابط بین‌الملل شد، تأکید زیادی بر نقش و تأثیرگذاری فرهنگ و هویت در روابط میان دولت‌ها دارد. این نظریه بار بار برداشت‌های خردگرایانه نئورئالیسم و نئولبرالیسم، دیدگاهی منطقی-اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه داد که بر اهمیت ساختارهای هنجاری، مادی و نقش هویت در ساخت منافع، کنش‌ها و تکوین متقابل کارگزار-ساختار تأکید می‌کند (Alder, 2005, 107). در واقع، سازه‌انگاری نظام بین‌الملل را «ساخته و پرداخته‌ای اجتماعی»^۳ می‌داند، یعنی نظام بین‌الملل چیزی جز نحوه اندیشیدن و تعامل انسان‌ها با یکدیگر نیست. آنان معتقدند نظام بین‌الملل، جدای از برداشتی که انسان‌ها درباره آن دارند، موجودیتی ندارد (چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۴۴). اگرچه پیش از آن هم تحلیل‌گران علوم اجتماعی در تحلیل‌هایشان برای عوامل فرهنگی جایگاه ممتازی قائل می‌شدند، ولی اوایل دهه ۱۹۸۰ شاهد تأکید دوباره‌ای بر فرهنگ به منزله عامل تعیین‌کننده پدیده‌های سیاسی و اجتماعی بود. در آغاز، این گرایش در علوم سیاسی خود را به آرامی آشکار ساخت، ولی تا اواسط دهه ۱۹۸۰ هم نفوذ نظریه انتقادی و هم نفوذ چرخش فرهنگی در علوم اجتماعی به حد کافی قوی شد که شالوده‌های نظریه انتقادی روابط بین‌الملل به منزله نیای فکری بی‌واسطه رویکرد سازه‌انگاری گذاشته شود (گریفتس، ۱۳۹۳: ۱۵۷-۱۵۶). سازه‌انگاران به تأثیر اندیشه‌ها و گفتمان‌های رایج در

1 Constructivism

2 Nicolas Onuf

3 Socially Constructed

جامعه توجه خاصی دارند، زیرا گفتمان، آینه‌دار باورها و منافع است و به آنها شکل می‌بخشد و هنجارهای پذیرفته شده رفتار را تعیین می‌کند. در واقع، از دیدگاه رویکرد سازه‌انگاری، مسأله محوری جهان پس از جنگ سرد این است که گروه‌های مختلف چه دریافتی از هویت و منافع خود دارند. اگرچه در این دوران، قدرت، موضوعیت خود را از دست نداده است، ولی سازه‌انگاری بر چگونگی ایجاد اندیشه‌ها و هویت‌ها، چگونگی تحول یافتن آنها و نیز این مسأله تأکید دارد که اندیشه و هویت چگونه نحوه شناخت دولت‌ها از وضعیت خودشان و پاسخگویی‌شان به این وضعیت را رقم می‌زنند. اگرچه سازه‌انگاری به انواع مختلفی تقسیم می‌شود، اما همه آنها در سه گزاره مشترک هستند: اولاً، با توجه به این که ساختارها به رفتار بازیگران اجتماعی و سیاسی، اعم از افراد و کشورها، شکل می‌دهند، سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که ساختارهای هنجاری یا عقیدتی به همان اندازه ساختارهای مادی حائز اهمیت هستند (Wendt, 1992: 347). ثانیاً، در این رویکرد، فهم این که چگونه ساختارهای غیرمادی هویت‌های بازیگران را مقید می‌کند، از این نظر حائز اهمیت است که بر چگونگی تعریف منافع و به تبع آن، کنش‌های بازیگران تأثیر می‌گذارد (Wendt, 1994: 388). ثالثاً، سازه‌انگاران ادعا می‌کنند که کارگزاران^۱ و ساختارها به صورت متقابل تأسیس و ایجاد می‌شوند. ساختارهای هنجاری و اندیشه‌ای به خوبی هویت‌ها و منافع بازیگران وجود نخواهند داشت. بر این اساس، طبق دیدگاه سازه‌انگاری، مناقشه‌آمیز یا صلح‌آمیز بودن یک سیستم بین‌المللی، کارکرد بی‌نظمی و قدرت نیست، بلکه معلول ساختارهای هنجاری و اندیشه‌ای مشترک و بین‌الذلهانی است که از طریق ممارست‌ها و رویه‌های گفتمانی اجتماعی خلق می‌شوند. بی‌نظمی یک منطق تعیین‌کننده معین ندارد، فقط دارای تجلیات و جلوه‌های فرهنگی مختلف است، چون تصور هر بازیگر از خودش و منافع و هویتش معلول و ساخته ژست‌ها و حرکات دیپلماتیک دیگران است، کشورها قادرند به وسیله فرایندها، ساختار را تغییر دهند. از طریق رفتارها و ژست‌های جدید، کشورها می‌توانند منافع و هویت‌های خود را در جهت اهداف مشترک و ابزارهای مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه بازسازی و بازتعریف کنند (Hapf, 1998: 183-184). از سوی دیگر، سازه‌انگاری به هر دو

1 Agents

سطح داخلی و بین‌المللی در شکل دهی به سیاست خارجی یک کشور بها می‌دهد. از این نظر، سازه‌انگاری رفتار دولت‌ها را در متن اجتماعی آنها مورد بررسی قرار می‌دهد و همه دولت‌ها را دارای ویژگی‌های منحصر به فرد مذهبی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌داند که این ویژگی‌ها در شکل دهی به سیاست خارجی متمایز از سایر دولت‌ها نقش اصلی را ایفا می‌کنند (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱: ۷۳).

۲-۲. تنش و منازعه

واژه تنش که در این مقاله به کار برده شده است، به مجموعه‌ای از ایستارها و تمایلاتی چون عدم اعتماد و سوء ظن مربوط می‌شود که مردم و سیاست‌گذاران در قبال طرف‌های دیگر دارند. تنش‌ها به خودی خود موجب اختلاف نمی‌گردند بلکه تنها طرف‌ها را آماده می‌سازند تا در صورت تلاش برای دستیابی به اهداف ناسازگار، رفتاری مبتنی بر اختلاف در پیش گرفته یا از خود نشان دهند (هالستی، ۱۳۷۳: ۶۹۳). به عبارتی دیگر، تنش معمولاً به خصومت پنهان، ترس، سوء ظن، تصور تضاد منافع و شاید میل سلطه‌طلبی یا انتقام‌جویی اشاره دارد. با این حال، تنش لزوماً از سطح گرایش‌ها و ادراکات فراتر نرفته و تعارض عملی آشکار و کوشش‌های بازدارنده را دربر نمی‌گیرد. در حالی که، منازعه به وضعیتی گفته می‌شود که در آن یک گروه انسانی معین (قبیله‌ای، قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی) با گروه یا گروه‌های انسانی معین دیگری به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهدافشان، تعارضی آگاهانه با یکدیگر داشته باشند. به عقیده «جوزف فرانکل»^۱ منازعه وضعیتی است که دو ملت یا دو دولت یا هر گروه از آنها در صدد باشند کنش‌هایی انجام دهند که با یکدیگر ناسازگارند (Frankle, 1973: 57). منازعه پدیده‌ای جهانی است و به‌طور مداوم درون کشورها یا میان کشورها رخ می‌دهد. ولی همواره به شکل خشونت‌آمیز بروز نمی‌کند، بلکه ممکن است به صورت‌های ظریف مانند اقتصادی، روانی و اجتماعی بروز کند. هرچند تنش، اغلب مقدم بر بروز منازعه و همواره ملازم با آن است ولی با منازعه مترادف نبوده و همیشه نیز با همکاری ناسازگار نیست. با وجود این، ریشه‌های

1 Joseph Frankle

تنش احتمالاً با ریشه‌های منازعه ارتباط نزدیکی دارد. به علاوه، اگر تنش‌ها به اندازه کافی شدت یابند بسته به میزان تأثیرگذاری آنها بر روند تصمیم‌گیری، ممکن است مستقلاً به علل مساعد یا مقدماتی برای بروز منازعه مبدل شوند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۳: ۲۹۷-۲۹۶).

در حقیقت منازعه نوعی کنش متقابل و تعامل افراد و کشورها با یکدیگر است که شامل مبارزه و مقابله آنها با طبیعت و محیط زندگی‌شان نمی‌شود. منازعه نوعی از رقابت است که در آن طرفین در عین تلاش و تقلا برای دستیابی به منابع کمیاب سعی می‌کنند با تقویت موضع و ارتقای موقعیت و منزلت خود، دیگری را از رسیدن به هدف مطلوب باز داشته، منصرف یا خارج سازند. به عبارت دیگر، منازعه وقتی حادث می‌شود که طرفین تصور و درکی از اختلاف میان خود داشته باشند و تلاش نمایند این اختلاف را به نفع خود حل و فصل کنند و خاتمه دهند (Dougherty and Pfaltzgraff, 1981: 297). با توجه به ریشه‌ها و علل موجد و شرایط و موقعیت‌های مختلف، منازعات ممکن است دارای ماهیتی خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز، آشکار یا نهان، کنترل‌پذیر یا کنترل‌ناپذیر، قابل حل یا غیر قابل حل باشند. بنابراین، منازعه لزوماً به صورت خشونت‌آمیز تجلی و ظهور نمی‌کند، بلکه امکان دارد در قالب کنش‌ها و رفتارهای مسالمت‌آمیز نمود پیدا کند. از این رو امروزه بسیاری سیاست را هنر کارگردانی منافع متعارض و متضاد تعریف می‌کنند که فرایندی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات مختلف است. بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی تصدیق می‌کنند که محور کامل منازعه از پهنه زندگی انسان نه تنها غیر ممکن بلکه نامطلوب نیز هست، زیرا پاره‌ای از اشکال منازعه برای دگرگونی و پیشرفت اجتماعی ضروری است. «سیمور مارتین لیپست»^۱ اشاره کرده است که هم «الکسیس دو توکویل»^۲ و هم «کارل مارکس»^۳ بر ضرورت منازعه بین واحدهای سیاسی-اجتماعی تأکید کرده‌اند (Lipest, 1991: 71). به اعتقاد «نیبرگ»^۴، منازعه یکی از جوانب اساسی رشد است،

1 Seymour Martin Lipest

2 Alexis De Tocqueville

3 Karl Marx

4 Nieburg

جنبه‌ای که نه می‌توان آن را کاملاً کنترل کرد، نه می‌توان مانع از بروز آن گشت و نباید هم در پی چنین کاری برآمد (Nieburg, 1996: 17). از دیدگاه رابرت گرا^۱ (۲۰۰۹)، پدیده منازعه عبارت است از تعاملات قهرآمیز و آشکار گروه‌های رقیب. این تعاملات دارای چهار ویژگی هستند:

۱. دو طرف یا بیشتر درگیر تعارض هستند.
 ۲. آنها به‌طور متقابل درگیر اقدامات ضد یکدیگرند.
 ۳. آنها از رفتار قهرآمیز با هدف ویران کردن، آسیب رساندن، خنثی کردن و یا در غیر این صورت مهار حریف یا حریفان بهره می‌برند.
 ۴. این تعاملات ستیزه جویانه، آشکارا و علنی هستند (Gurr, 2009: 47).
- نخستین نظریه علمی راجع به منشأ و سرچشمه تنش‌ها و منازعات میان گروهی به چندین دهه قبل بر می‌گردد. فرضیه اصلی در آغاز بدین صورت بود که رقابت واقعی میان گروه‌های اجتماعی منجر به تعصب و طرفداری نسبت به گروه خودی و خصومت با سایر گروه‌ها خواهد شد. از آن زمان تاکنون فهم و درک ما نسبت به عوامل ایجادکننده منازعات میان گروهی به‌طور قابل ملاحظه‌ای پیشرفت داشته است. نتایج ده‌ها تحقیق علمی و تجربی در رابطه با ریشه‌های تنش و منازعه بین گروهی نشان داده است که صرف نظر از وجود رقابت و یا علایت گروهی منازعه‌آمیز و تنش‌زا، طبقه‌بندی اشخاص به گروه‌های مختلف می‌تواند ایجادکننده تنش و منازعه میان گروه‌ها باشد. بر طبق رویکردهای هویت اجتماعی و نظریه‌های مربوط به گروه‌بندی افراد، مردم خودشان را تنها بر اساس ویژگی‌های شخصیتی خویش تعریف نمی‌کنند، بلکه بیشتر از آن به عضویت در گروه اهمیت می‌دهند. انسان‌ها نیاز شدیدی به گروه‌بندی و عضویت در گروه دارند و به آسانی گروه‌بندی‌های مختلفی را میان خود ایجاد می‌کنند. هم‌بستگی‌های بی‌معنی نظیر برتری یک رنگ خاص و یا حتی موارد بی‌ارزش دیگری می‌تواند احساس عضویت را در یک گروه خاص و تعلق خاطر بدان را در انسان‌ها تقویت کند. انسان‌ها برای این که احساس خوبی نسبت به خودشان داشته باشند، لازم است که ابتدا احساس خوبی نسبت به گروهشان داشته باشند و ارزش‌ها و

1 Robert Gurr

هنجارهای مثبت مشترک و دسته‌جمعی را در درون گروه بیابند (Crocker and Luhtanen, 1990: 65). بر همین اساس مردم قضاوت‌های جانبدارانه را نسبت به گروه خویش از خود بروز می‌دهند. برای نمونه، آنها تمایل دارند که صفاتی چون تفوق و برتری را به گروه خودی نسبت دهند و در مقابل، شخصیت سایر گروه‌ها را به‌عنوان موجوداتی پست و درجه دوم در نظر بگیرند. علاوه بر این، در حالی که معمولاً انسان‌ها گروه خودشان را ناهمگن و نامتجانس می‌بینند، معتقدند که اعضای سایر گروه‌های غیرخودی همگن بوده و شبیه همدیگرند و تفاوت‌های زیادی را با اعضای گروه آنها دارند (Pettigrew, 1997: 83). از این رو، تنها احساس تعلق به یک گروه اجتماعی می‌تواند برای فعال ساختن تصورات قالبی و کلیشه‌ای و رفتار تبعیض‌آمیز نسبت به سایر گروه‌ها کافی باشد و حتی می‌تواند در واقع منجر به بروز رفتاری خشونت‌آمیز میان گروه‌های اجتماعی گردد (Veldhuis and Bakker, 2009: 6-7).

۳. روش‌شناسی تحقیق

این مقاله مبتنی بر روش توصیفی - تحلیلی بوده و روش جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات نیز به‌طور کلی بر مبنای روش کتابخانه‌ای است. در روش کتابخانه‌ای بیشتر بررسی اسناد و مدارک، مراجعه به کتب داخلی و خارجی مربوطه، نشریات و مطبوعات، مقالات و مجلات و سایت‌های اینترنتی مورد تأکید قرار گرفته است. پس از گردآوری و طبقه‌بندی اطلاعات، تجزیه و تحلیل آنها به‌طور عمده از طریق توصیف و مبتنی بر تفکر، منطق و استدلال صورت گرفته است.

۴. محیط‌شناسی مسأله تحقیق

در طول قرن بیستم و نیز دهه آغازین قرن بیست و یکم، یکی از پرکاربردترین اصطلاحات در گفتمان‌های روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک، اصطلاح خاورمیانه بوده است. در قرن نوزدهم، قدرت‌های بزرگ اروپایی تصویری که از شرق یا خاور در ذهن داشتند، منطقه اوراسیا، به استثنای روسیه بود که از نقطه پایانی تمدن غربی آغاز می‌شد و قاره آفریقا و امپراطوری عثمانی را در بر می‌گرفت. در آن ایام، رقابت استراتژیک

گسترده میان بریتانیا، فرانسه، روسیه و آلمان برای دسترسی و کنترل بر این منطقه، «مسأله شرق» نامیده می‌شد. با توسعه بیشتر نفوذ غرب در آسیا، ضرورت یافت که بین خاور نزدیک و خاور دور تمایز ایجاد گردد (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۳۶). اصطلاح «خاورمیانه»^۱ را نخستین بار یک مورخ و جغرافیدان نیروی دریایی امریکا به نام آلفرد ماهان^۲ در سال ۱۹۰۲ میلادی در بخش راجع به استراتژی نیروی دریایی بریتانیا در ارتباط با فعالیت روسیه در ایران و یک پروژه آلمانی در خصوص احداث خط آهن بین برلین و بغداد به کار برد (Davidson, 1960: 665). منظور وی از خاورمیانه منطقه‌ای بود که مرکز آن خلیج فارس واقع می‌شد و برای اشاره به آن، اصطلاحات «خاور نزدیک»^۳ و «خاور دور»^۴ کافی به نظر نمی‌رسید. این اصطلاح دوباره در طی جنگ جهانی اول به کار رفت. در آن زمان نیروهای اعزامی به عراق که از طریق هند هدایت می‌شدند، به نام «نیروهای خاورمیانه» شهرت یافت و تحت این عنوان از «نیروهای خاور نزدیک» مستقر در قاهره متمایز می‌شدند (Smith, 1966: 112). در کتاب *راهنمای سیاست جهانی آکسفورد*، نام خاورمیانه ریشه در این اواخر دارد. برای سده‌های متمادی، جغرافیدانان اروپایی از اصطلاح خاور نزدیک استفاده می‌کردند. در جنگ جهانی دوم، بریتانیا ارتش خود مستقر در این منطقه را با عنوان فرماندهی خاورمیانه نام‌گذاری کرد. از آن پس، خاورمیانه کاربرد عام یافت و امروزه این واژه اروپا محور^۵ همچنان عنوان منتخب گفت‌وگو علمی و عمومی، نه تنها در غرب بلکه در خود این منطقه می‌باشد.

با این حال، خاورمیانه مفهومی نیست که ریشه در جغرافیای طبیعی و فیزیکی منطقه داشته باشد. زیرا مرزهای طبیعی به‌طور روشن این منطقه را از دیگر مناطق همجوار، همچون آفریقا و آسیای مرکزی جدا نمی‌کند. در عوض خاورمیانه دارای مفهومی تاریخی-انسانی، جغرافیایی-فرهنگی و اقتصادی-سیاسی است. اگرچه مفاهیم جایگزین تر برای این منطقه وجود دارند، از جمله پاره‌ای از نظریه‌پردازان از اصطلاحات دنیای عرب، جهان اسلام و حوزه مدیترانه در این زمینه استفاده کرده‌اند.

-
- 1 Middle East
2 Alfred Mahan
3 Near East
4 Far East
5 Eurocentric

لیکن اصطلاح خاورمیانه در روزگار اخیر، سودمندترین و پایدارترین چارچوب مورد استفاده بوده است. دایره‌المعارف جدید بریتانیکا تعریف زیر را از خاورمیانه ارائه داده است: «خاورمیانه سرزمینی است که در اطراف سواحل جنوبی و شرقی دریای مدیترانه کشیده شده و از مراکش تا شبه‌جزیره عربستان و ایران و گاهی نیز تا فراتر از آن امتداد می‌یابد. بخش مرکزی این ناحیه کلی، پیش از این خاور نزدیک خوانده می‌شده است، نامی که پاره‌ای از نخستین جغرافی‌دانان و تاریخ‌نگاران جدید غربی به این منطقه داده‌اند که بیشتر تمایل داشتند شرق را به سه منطقه تقسیم کنند. خاور نزدیک به نزدیک‌ترین منطقه به اروپا که از دریای مدیترانه تا خلیج فارس امتداد می‌یافت، خاورمیانه به ناحیه‌ای میان خلیج فارس تا جنوب شرق آسیا و خاور دور به مناطق ساحلی اقیانوس آرام اطلاق می‌شد» (Encyclopedia Britanica, 1992: 108).

در رابطه با محدوده سیاسی - فضایی خاورمیانه، نظرات و دیدگاه‌های مختلفی از سوی سیاست‌مداران، کارشناسان و متخصصین حوزه روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک بیان شده است. در تعریف‌های مختلفی که از گذشته در رابطه با مرزهای جغرافیایی و سیاسی خاورمیانه از سوی کارشناسان و صاحب‌نظران مختلف ارائه شده است، سرزمین‌های عربی واقع در غرب و جنوب غرب ایران، یعنی کشورهای شرق دریای مدیترانه و حوزه جنوبی خلیج فارس، به عنوان هسته مرکزی و اصلی منطقه خاورمیانه در نظر گرفته شده‌اند. قلمرو جغرافیایی این منطقه، از غرب به دریای مدیترانه، از جنوب غرب به دریای سرخ، از جنوب به دریای عرب و دریای عمان و خلیج فارس، از شرق به کشورهای افغانستان و پاکستان و از شمال نیز به کشور ترکیه محدود می‌شود. این محدوده فضایی شامل سیزده کشور می‌باشد که از این تعداد، هشت کشور ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و عمان در حوزه خلیج فارس، چهار کشور سوریه، لبنان، اردن و اسرائیل در حوزه دریای مدیترانه، و کشور یمن در حوزه دریای عرب و دریای سرخ واقع شده است. بزرگ‌ترین کشور این محدوده فضایی به لحاظ وسعت، عربستان سعودی و کوچک‌ترین آن بحرین می‌باشد. به لحاظ جغرافیای انسانی، به جز کشور ایران، اکثریت مردم این منطقه عرب زبان هستند، هرچند که اقلیت‌های مهمی از کردها در دو کشور عراق و سوریه، و ایرانی‌ها و اقلیت‌هایی از مردم آسیای جنوبی در کشورهای

حوزه جنوبی خلیج فارس ساکن هستند. به لحاظ دینی نیز، اسلام دین غالب مردم این منطقه می‌باشد و در کنار آن یهودیت دین اکثریت مردم اسرائیل و مسیحیت نیز به صورت اقلیت در لبنان، سوریه و عراق پیروانی دارند.

مرزهای این منطقه، دربردارنده مرزهای زمینی و دریایی مستحکمی است. در سمت غرب به دریای مدیترانه، در سمت جنوب به دریای عرب و اقیانوس هند، در سمت جنوب غرب به دریای سرخ، در سمت شرق به مرزهای زمینی ایران با افغانستان و پاکستان و در سمت شمال نیز به مرزهای زمینی ترکیه با عراق و سوریه محدود می‌شود. هرچند که بسیاری از کارشناسان و صاحب نظران حوزه روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک از اطلاق عنوان منطقه به این محدوده وسیع جغرافیایی امتناع دارند، ولی با این حال به خاطر دارا بودن پاره‌ای اشتراکات در حوزه طبیعی و انسانی که در این قلمرو وسیع جغرافیایی مشاهده می‌شود، در این پژوهش به عنوان منطقه در نظر گرفته شده است. با این حال، اطلاق عنوان منطقه به این قلمرو جغرافیایی به معنای نادیده گرفتن ناهمگنی‌ها، تمایزات و اختلافات متعدد طبیعی و انسانی آن نیست.

این منطقه در طول تاریخ به صورت یک گذرگاه بین اروپا و مشرق زمین عمل کرده است. نقش ترانزیتی خاورمیانه مرکزی را می‌توان با نگاهی به پراکندگی جمعیت در جزیره جهانی^۱ یعنی اوراسیا و آفریقا به خوبی دریافت. دو تراکم بارز جمعیتی یکی در غرب اروپا و دیگری از شبه قاره هند به طرف خاور دور^۲ وجود دارد. این منطقه جغرافیایی، یعنی خاورمیانه مرکزی، درست در محل تلاقی راه‌های خشکی و دریایی این دو مرکز جمعیتی در قلب جزیره جهانی قرار دارد (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۴: ۲۲). این واقعیت که این منطقه در مجاورت بازوهای آبی اقیانوس هند و اقیانوس اطلس، یعنی خلیج فارس و دریای مدیترانه واقع شده است و دریای مدیترانه، دریای سرخ، دریای عرب، دریای عمان و خلیج فارس در اطراف این محدوده فضایی قرار گرفته‌اند، نقش مهمی در تسهیل ارتباطات در طول تاریخ داشته است. در عین حال، این پهنه‌های آبی همواره صحنه کشمکش‌های عدیده دریایی و نظامی میان قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی به منظور کنترل راه‌های اصلی تجارت و حمل و نقل نیز بوده‌اند.

1World Island

2Far East

۵. یافته‌های تحقیق

۵-۱. هویت فرهنگی در خاورمیانه

اصولاً هویت به چستی و کیستی انسان بر می‌گردد. انسان صرفاً طبیعتی نیست که همچون نباتات و حیوانات به شکل ناخودآگاه و غریزی تحوا و تکامل پیدا کند و انسان در واقع، طبیعت و سرشت انسانی به اضافه تاریخ و تحولات اجتماعی است. موقعی که از جوامع انسانی صحبت می‌شود باید به تاریخ آن جامعه انسانی و تحولاتی که در آن منطقه در طول قرن‌ها و دهه‌های متمادی به وقوع پیوسته است نیز توجه گردد. تاریخ انسان یک حرکت آگاهانه و ارادی و متأثر از مصالح، فرهنگ‌های فردی و اجتماعی است که بر مبنای ضرورت طبیعت و ذات انسانی و شرایط واقعی محیط خارجی او به هم پیوسته است. سرشت و ذات حقیقی انسان، دارای یک سری ویژگی‌های طبیعی، تاریخی و اجتماعی است. هویت با مراحل تاریخی درهم تنیده است. برای هر مرحله از تاریخ هویتی وجود دارد که در واقع تعیین‌کننده و تفسیرکننده دستاوردها، عملکردها، فعالیت‌ها، اندیشه‌ها، عقاید و اصول حاکم در آن مرحله است. تاریخ بشری و تمدن انسانی هزاران سال قبل در بین‌النهرین و در خاورمیانه بنا نهاده شده و بنیان گذاشته شده است. شاخص دیگر هویت، تعامل‌پذیری هویت‌هاست. هویت انسان یک اصل ثابت و قطعی و از پیش تعیین شده نیست، بلکه دارای ماهیتی پویا و در حال پیشرفت است. مشخصه دیگر هویت در هر جامعه انسانی مرکب بودن هویت است. هویت انسانی علاوه بر ویژگی‌های تاریخی و تعاملش با سایر هویت‌های دیگر، دارای بعد سومی است. بدین گونه که هویت از عناصر مختلف دینی، زبانی، نژادی، فرهنگی، احساسی، ساختاری، تاریخی و تجارب مشترک اجتماعی تشکیل شده است. پس هویت دارای ماهیت مرکبی است که از پیوستگی، انفصال، انقطاع، تداخل و تعامل عناصر فوق‌الذکر بر یکدیگر ظهور و بروز پیدا کرده است. بدون تردید جنبه‌های مختلف زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع خاورمیانه، طی یک صد سال گذشته به‌مثابه سایر جوامع مناطق جغرافیایی دیگر دچار تغییر و تحول شده است. موضوع دیگری که با نزاع هویت‌ها در خاورمیانه مرتبط می‌باشد، مربوط به فرهنگ‌های موجود در جوامع خاورمیانه است. فرهنگ‌هایی که بعضاً متفاوت و

نامتجانس هستند. هویت فرهنگی هر جامعه، پایداری فرهنگی آن جامعه را تضمین می‌کند. برای هویت ملی اساساً احساس خودآگاهی ضروری به نظر می‌رسد و فرهنگ انعکاسی از ارزش‌هاست. صاحب‌نظران سه منشأ و مرجع برای ارزش‌های موجود در خاورمیانه ذکر کرده‌اند. موضوع اول دین است. در هر جامعه‌ای بخشی از ارزش‌های فرهنگی جامعه را ادیان تولید می‌کنند. خاورمیانه مهد و خاستگاه ادیان توحیدی است. مسأله دوم، طبیعت است. بخشی از تولیدات فرهنگی و هویتی ریشه در خصلت‌های محیط زیست انسان و در واقع جغرافیای طبیعی جوامع دارد. خاورمیانه با توجه به شرایط خاصی که تاریخ و جغرافیا در طول هزاران سال بر آن تحمیل کرده است، از این مسأله نیز متأثر است. مسأله سوم، تاریخ و سنت است، که در گذر زمان نهادینه شده و در جوامع خاورمیانه استقرار پیدا کرده است (دهقانی، ۱۳۸۷: ۳۵۵-۳۵۴). علاوه بر این، در حوزه جغرافیای خاورمیانه شاهد وجود خرده‌فرهنگ‌های متعددی هستیم که از آنها به‌عنوان موزاییک فرهنگی یا قومی یاد می‌شود. این مسأله به وفور در سطح جوامع مختلف خاورمیانه قابل مشاهده است. در واقع، خرده‌فرهنگ‌ها تلاش می‌کنند در برابر فرهنگ غالب جامعه خودشان را بروز دهند و هم از سوی دیگر با یکدیگر تعاملات تنش‌زایی دارند. تنازع هویت‌ها و تفاوت فرهنگ‌ها باعث تنش و تعارض بین ملت‌ها می‌گردد.

هویت در جوامع خاورمیانه متأثر از عوامل گوناگون است. یکی از این عوامل، هویت‌های مذهبی و دینی است. خاورمیانه مهد و خاستگاه ادیان توحیدی اسلام، مسیحیت و یهودیت است. اسلام نقش بارزی در کشورهای خاورمیانه دارد و هویت حاکم است و این مسأله تبعاً واکنش اقلیت‌های دینی و مذهبی را در منطقه به دنبال دارد. تشکیل و استمرار موجودیت اسرائیل با یک معمای هویتی در داخل چه از سوی اعراب داخل اسرائیل و چه در مواجهه با ساکنان فلسطینی نوار غزه و کرانه باختری مواجه است. در سطحی دیگر در برخی از کشورهای خاورمیانه شاهد بروز هویت عشیره‌ای و قبیله‌ای هستیم. تأثیرپذیری افراد با ملیت‌های متفاوت در برخی از کشورهای خاورمیانه بیشتر از سران قبایل و عشایر است. ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای تبدیل به یک هویت در خاورمیانه شده است. مشخصه بعدی هویت در جوامع خاورمیانه، هویت‌های فراملی همچون پان‌عربیسم و پان‌اسلامیزم است. این هویت‌ها با

تأکید بر زمینه‌های مشترک فرهنگی و دینی در سطح منطقه‌ای عمل می‌کنند (Rosen, 2005: 3). هویت‌های فراملی قومی یا مذهبی بخشی دیگر از هویت خاورمیانه را شکل می‌دهند. نمونه شاخص این هویت در خاورمیانه کردها هستند که کشور خاصی ندارند و در چند کشور خاورمیانه پراکنده شده‌اند. این گروه‌های فراملی هویت خاص خودشان را حفظ کرده‌اند که اغلب در تضاد با هویت‌های ملی جوامع خاورمیانه قرار دارد (Hetina, 2007: 56-55) و در نهایت هویت مذهبی (شیعه و سنی) بخش دیگری از شاخص‌های هویتی در خاورمیانه است.

۵-۲. موقعیت ژئوکالچر و نقش فرهنگی خاورمیانه

همان‌گونه که گفته شد، خاورمیانه محل ظهور و پیدایش سه دین بزرگ آسمانی، یعنی اسلام، مسیحیت و یهودیت به شمار می‌رود و هر کدام از این ادیان از این مکان شروع به گسترش و توسعه نفوذ خویش در سایر فضاهای کره زمین نموده‌اند. با این حال، هم اکنون بیشتر مردم ساکن این منطقه پیرو دین اسلام بوده و دین یهود فقط در اسرائیل در اکثریت می‌باشد. پیروان دین مسیحی نیز به صورت اقلیت در کشورهای لبنان، سوریه و عراق و اردن به سر می‌برند. همین امر باعث شده است که این منطقه در طول تاریخ به صحنه برخورد و درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی بین پیروان این سه آیین در آید که تا به امروز نیز ادامه دارد. وجود مکان‌های مقدس این سه دین آسمانی در فلسطین، عربستان و عراق که در نزد پیروان هر کدام از این ادیان از ارزش و اعتبار فراوانی برخوردارند، زمینه ارتقای جایگاه ایدئولوژیکی و فرهنگی این منطقه را بیش از پیش فراهم نموده است. در کنار همه این موارد، این منطقه در نزد طرفداران نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون که بعد از پایان جنگ سرد و در اوایل دهه ۹۰ میلادی سده پیش مطرح گردید، به‌عنوان یکی از مکان‌های اصلی پیدایش بنیادگرایی اسلامی، که در آینده می‌تواند در مقابل تمدن مسیحی غربی قد علم کند، به شمار می‌آید (حافظ‌نیا، ۱۳۸۸: ۷۹).

۵-۳. نقش ژئوکالچر منطقه خاورمیانه در بروز تنش و منازعه

در مجموع با توجه به عنصر ژئوکالچر، منابع و سرچشمه‌های تنش و مناقشه در میان کشورهای این منطقه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) منابع تنش‌زای منطقه‌ای

این عوامل از سطح منطقه ناشی می‌شوند و از ساختار جغرافیایی، ژئوپلیتیکی، فرهنگی، قومی، دینی و سیاسی خاورمیانه سرچشمه می‌گیرند. برخی از این عوامل به شرح زیرند:

- مناقشه‌های قومی، نژادی، دینی و مذهبی
- رقابت بر سر به دست گرفتن رهبری منطقه
- تداخل حوزه‌های نفوذ کشورها با یکدیگر
- اختلاف به خاطر نوع رژیم سیاسی مختلف و تلاش برای صدور نظام ارزشی و سیاسی مورد نظر و..
- اختلافات مرزی و ارضی در خشکی و دریا و ادعاهای سرزمینی نسبت به قلمرو یکدیگر
- مناقشه بر سر کنترل آب رودخانه‌ها، نظیر اختلاف ترکیه، سوریه و عراق به خاطر آب دجله و فرات
- مشکلات زیست‌محیطی در حوزه‌های آبی مشترک
- اختلاف بر سر حوزه‌های نفت و گاز در مناطق مرزی
- اختلاف بر سر مسیرهای عبور انرژی به بازارهای جهانی

ب) منابع تنش‌زای فرومنطقه‌ای (کشوری)

این عوامل از سطح داخلی کشورها نشأت می‌گیرند و به داخل منطقه تسری می‌یابد و در قالب شش عامل زیر قابل بررسی هستند:

۱. نداشتن هویت جمعی مشترک: این عامل به فقدان شکل‌گیری هویت جمعی مشترک در سطح یک جامعه سیاسی اطلاق می‌شود. وجود وابستگی‌های قومی-قبیله‌ای و مذهبی و نیز تعلق خاطر به یک طبقه خاص ممکن است هویت ملی کشورها

را به گونه‌ای دچار بحران سازد که زمینه‌ساز مناقشه منطقه‌ای شود. در اکثر کشورهای عربی شبه جزیره عربستان و شرق دریای مدیترانه، این وابستگی و تعلق خاطر به گروه‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی مشاهده می‌شود.

۲. فقدان مشروعیت رژیم‌های سیاسی: این عامل به فقدان مقبولیت عمومی نسبت به ساختار قدرت و نهادهای سیاسی و مقامات حاکم برمی‌گردد. بیشتر کشورهای این منطقه را رژیم‌های اقتدارگرا و غیر دموکراتیک اداره می‌کنند که پایگاه قوی در بین توده‌های مردم ندارند. در کشورهایی نظیر اردن، عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات، عمان و حتی سوریه قدرت به‌طور سنتی در یک خاندان ماندگار شده و از پدر به پسر منتقل می‌گردد. در بیشتر این کشورها، احزاب و نهادهای مدنی نقش چندانی در ساختار قدرت و اداره جامعه برعهده ندارند.

۳. ضعف مشارکت سیاسی شهروندان: این عامل به میزان محدودیت انسان‌ها و افراد یک ملت در تعیین سرنوشت خود بستگی دارد. در واقع می‌توان آن‌را به دو بخش فقدان مشارکت سیاسی و مشارکت منفعلانه تقسیم کرد. هم‌اکنون در میان کشورهای خاورمیانه مرکزی، تنها کشورهای عراق، لبنان و ایران است که مشارکت سیاسی واقعی و بهره‌گیری از اراده مردم در حاکمیت را تجربه می‌کند و سایر کشورها با بحران مشارکت سیاسی واقعی مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود روبرو هستند.

۴. نابرابری در توزیع امکانات: این عامل به زمینه‌های اقتصادی جامعه باز می‌گردد. در صورت وجود نارضایتی مردم نواحی مختلف یک کشور نسبت به سهم اقتصادی و میزان توسعه یافتگی، احتمال بروز ناآرامی و کشمکش در نظام سیاسی وجود خواهد داشت. با توجه به وجود نابرابری‌های فضایی و اجتماعی در سطح داخلی بیشتر کشورهای خاورمیانه، این عامل مناقشه داخلی به وضوح قابل مشاهده است.

۵. گسست اجتماعی: این عامل به فقدان وابستگی متقابل بخش‌های مختلف جامعه به یکدیگر اشاره دارد. به عبارتی، حکومت و جامعه مدنی در این منطقه به همدیگر وابستگی متقابل ندارند و اکثر حکومت‌ها در این بخش از جهان با تکیه به درآمدهای سرشار حاصل از فروش نفت خام، وابستگی چندانی به عواید مالیاتی مردم خویش ندارند و به تشکیل دولت‌های رانتی روی آورده‌اند (روشندل و سیف زاده، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۴).

ج) منابع تنش‌زای فرامنطقه‌ای (جهانی)

این عوامل تنش‌آفرین از محیط بین‌الملل و فضای جهانی نشأت می‌گیرند و با تأثیرگذاری بر وقایع خاورمیانه، آن منطقه را درگیر تنش و منازعه می‌کنند. این عوامل به دو دسته زیر تقسیم می‌شوند:

۱. مسائل ناشی از ساختار قدرت در نظام بین‌الملل

۲. مسائل ناشی از نظم مستقر در نظام بین‌الملل

در مورد عامل اول، براساس این که ساختار قدرت در نظام بین‌الملل، تک قطبی، دو قطبی، چند قطبی و یا در حال موازنه قوا باشد، تأثیرات متفاوتی را به لحاظ ایجاد منازعه و مناقشه در میان کشورهای این منطقه خواهد داشت. نظیر تأثیراتی که در دوران بعد از جنگ جهانی اول، و یا دوران دو قطبی جنگ سرد، و یا دوران تک قطبی بعد از جنگ سرد در منطقه به وجود آمد. در رابطه با عامل دوم نیز، بر اساس این که نظم موجود در نظام بین‌الملل، یک نظم سنتی، ملی، و ستفالیایی و یا نظم نوین جهانی بعد از جنگ سرد بوده باشد، تأثیرات متفاوتی را بر منطقه گذاشته و خواهد گذاشت (روشندل و سیف زاده، ۱۳۸۲: ۲۶-۲۷). در اثر برخورداری از این شرایط خاص و وجود سرچشمه‌های متعدد تنش و مناقشه، از سال ۱۹۴۵ میلادی تا سال ۲۰۰۵، منازعات زیر در ابعاد داخلی و منطقه‌ای در این منطقه رخ داده‌اند:

- منازعه اعراب و اسرائیل و درگیری سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳، ۱۹۸۲ میلادی.
- منازعه فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها که تا به امروز هم ادامه دارد.
- رقابت دو ابر قدرت زمان جنگ سرد در منطقه
- ظهور بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی
- منازعات فرقه‌ای، نظیر درگیری‌های لبنان
- منازعات قومی، نظیر مسأله کردها
- جنگ هشت ساله ایران و عراق
- حمله عراق به کویت و اشغال آن
- حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق و آزادسازی کویت

- حوادث پس از ۱۱ سپتامبر و حمله امریکا به عراق و تغییر حکومت آن
 - حمله اسرائیل به جنوب لبنان و جنگ ۳۲ روزه آن
 - عقب نشینی نیروهای سوری از لبنان در اثر قطعنامه سازمان ملل و فشارهای امریکا و فرانسه (میلتون و کلیف، ۱۳۸۵: ۶-۲).
- با این حال، عوامل و عناصر مشخص جغرافیایی و فرهنگی و هویتی که به ازدیاد مناقشات دائمی و پیوسته در این منطقه کمک می‌کنند، عبارتند از: متغیرهای جمعیتی و مهاجرت؛ جنگ‌های قومی، مذهبی و داخلی (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۳۱) که در ذیل به آن می‌پردازیم:

۱. متغیرهای جمعیتی و مهاجرت

جمعیت‌شناسان پیش‌بینی می‌کنند که جمعیت خاورمیانه عربی از ۲۷۴ میلیون نفر در سال ۱۹۹۵ به تقریباً ۵۰۰ میلیون نفر در سال ۲۰۲۵ میلادی خواهد رسید. در همین راستا، انتظار می‌رود که جمعیت عراق، اردن، کویت، عمان، سوریه، ساحل غربی رود اردن و نوار غزه و یمن به دو برابر تا سال ۲۰۲۵ میلادی افزایش یابد. در رابطه با جمعیت، تعدادی از متغیرها وجود دارند که اگرچه در پیش‌بینی‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت، آثار آنها غیر محتمل است، اما در پیش‌بینی‌های بلندمدت در خصوص رشد جمعیت منطقه دارای تأثیرات مهمی هستند. یکی از این متغیرها، ترکیب سنی جمعیت است. در حالی که فقط حدود ۲۰ درصد از جمعیت جهان توسعه یافته زیر سن پانزده سالگی است، این رقم در بسیاری از بخش‌های خاورمیانه به بیش از ۴۰ درصد می‌رسد که این امر بر روی رشد سریع جمعیت در آینده نزدیک تأثیر فراوانی دارد. علاوه بر این، جامعه نسبتاً جوان، یک عامل مهم در بی‌ثباتی سیاسی است. جمعیت وسیع جوانان فاقد شغل مناسب، مستعد تبدیل شدن به یک نیروی سیاسی برای جنبش‌های اجتماعی هستند که وعده فرصت‌های بهتر از طریق تغییر رژیم سیاسی را می‌دهند. هم‌چنین، بسیاری از کشورهای منطقه در نتیجه رشد سریع جمعیت، فشارهای شدیدی را در زمینه عرضه خدمات اجتماعی متحمل می‌شوند. در زمینه‌هایی هم‌چون تحصیلات، مسکن، خدمات بهداشتی، کار و تأمین مواد غذایی اولیه، بسیاری از کشورها قادر به تأمین این نیازها نیستند و همین امر باعث شده است که مردم آنها در فقر و محرومیت بیشتر به سر

ببرند.

علی‌رغم ذکر پاره‌ای مشکلات در رابطه با رشد سریع جمعیت، چندین استثنای خاص نیز در رابطه با این متغیر در این منطقه مشاهده می‌شوند. برای نمونه، برخی از کشورهای ثروتمند خلیج فارس و اسرائیل دارای جمعیت‌های به نسبت کوچکی هستند. تولید نفت و گاز طبیعی، بسیاری از کشورهای حاشیه خلیج فارس را قادر ساخته است تا از دایره بسته گسترش جمعیت و خدمات و منابع ناکافی رهایی یابند و درآمدهای هنگفتی را کسب نمایند. این کشورها برعکس سایر کشورهای منطقه، رشد جمعیت را تشویق کرده و نیروی کار فراوانی را به صورت مهاجر از سایر کشورها پذیرفته‌اند. مسائل مهاجرتی اغلب رابطه نزدیکی با مسائل جمعیتی دارند. در خاورمیانه نمونه‌های فراوانی از مسائل مهاجرتی هستند که به رویدادهای نظامی یا سیاسی ارتباط دارند. دولت‌های ثروتمند خلیج فارس به شدت بر کارگران آسیایی متکی هستند. حضور کارگران خارجی در این کشورها باعث ایجاد مشکلات شهرنشینی شده و اغلب ساختار سنی کشورهای صادرکننده و واردکننده نیروی کار را دچار تغییرات شدیدی می‌کند. هم‌چنین موجب ایجاد روابط بالادست-پایین دست در میان طبقات بومی بالاتر و کارگران خارجی پایین تر می‌گردد که می‌تواند به بی‌ثباتی در داخل کشور میزبان کمک نماید و نیز باعث ایجاد تنش میان کارگران مهاجر از کشور مبدأ و کارگران کشور میزبان می‌شود. آمارهای نگران‌کننده‌ای از ترکیب جمعیتی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در جدول شماره ۱ به نمایش درآمده است. علاوه بر همه موارد فوق، مسائل جمعیتی با مباحث مربوط به وضعیت منابع طبیعی و انسانی، اندازه نیروهای مسلح و توانایی گروه‌های مخالف نیز مرتبط هستند.

جدول ۱. اطلاعات جمعیتی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بر اساس آمار سال ۱۹۹۵ میلادی

| کشور | تعداد جمعیت | درصد جمعیت ملی بومی | درصد مهاجران خارجی |
|-------------------|-------------|---------------------|--------------------|
| بحرین | ۵۷۵۹۲۵ | ٪۶۸ | ٪۳۲ |
| کویت | ۱۸۰۰۰۰۰ | ٪۳۹ | ٪۶۱ |
| عمان | ۲۱۰۰۰۰۰ | ٪۷۳ | ٪۲۷ |
| قطر | ۵۳۳۹۱۶ | ٪۲۵ | ٪۷۵ |
| عربستان سعودی | ۱۸۷۰۰۰۰۰ | ٪۶۹ | ٪۳۱ |
| امارات متحده عربی | ۲۹۰۰۰۰۰ | ٪۲۴ | ٪۷۶ |

منبع: (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۳۷)

۲. قومیت، مذهب و جنگ داخلی

منازعات داخلی به‌ویژه منازعات قومی و مذهبی به نحوی فزاینده در حال تبدیل شدن به موضوعات بین‌المللی هستند. از زمان پایان جنگ سرد، منازعات داخلی سهمی بیشتر از منازعات جهانی را به خود اختصاص داده است. بسیاری از این منازعات داخلی به نوبه خود شکل بین‌المللی گرفته‌اند (Fearon and Laitin, 2001: 3). بین‌المللی شدن بسیاری از منازعات قومی و مذهبی داخلی می‌تواند ناشی از دلایل زیر باشد: نخست، منازعات داخلی معمولاً فراتر از مرزها پیش می‌روند و می‌توانند تمام منطقه را بی‌ثبات کنند. دوم، موفقیت گروه‌های قومی و مذهبی در یک سوی دنیا می‌تواند اغلب الهام‌بخش گروه‌های مشابه آن در کشورهای دیگر باشد. سوم، وجود و حضور فزاینده رسانه‌های بین‌المللی، این منازعات را در سرتاسر جهان تشدید می‌کند. چهارم، از زمان پایان جنگ سرد، دخالت بین‌المللی رقیب ابرقدرت در سطح منطقه‌ای و جهانی امکان‌پذیر و بیشتر شده است. پنجم، آنهایی که در منازعات داخلی دخالت می‌کنند اغلب در پی استفاده از گردهمایی‌های بین‌المللی و فشار بر می‌آیند تا اهدافشان را پیش ببرند. ششم، منازعات داخلی اغلب منجر به هجوم آوارگان به کشورهای همسایه می‌شود. هفتم، گروه‌های درگیر منازعه اغلب روابط قومی، دینی و ملی با گروه‌های ساکن در دولت‌های دیگر دارند. هشتم، سازمان‌های بین‌المللی به نحوی فزاینده توسط

طرف‌های درگیر و متحدانشان مورد استفاده قرار می‌گیرند تا اهدافشان را محقق سازند (Fox, 2004). «جاناتان فوکس»^۱ با انجام تحقیقی میدانی و گردآوری آمار و اطلاعات مربوط به ۳۲۷ اقلیت قومی در حال ستیز یا دارای پتانسیل چالش در سراسر دنیا به این نتیجه رسیده که شمار گروه‌های قومی در حال چالش و منازعه در دهه ۱۹۹۰ با روند رو به رشد کم‌سابقه‌ای مواجه بوده و ۲۷۵ اقلیت قومی در حال ستیز را شامل می‌شود. تأکید فوکس بر منازعات قومی یا مذهبی داخلی است که پتانسیل منطقه‌ای و بین‌المللی شدن و فراهم آوردن زمینه دخالت سایر بازیگران را داشته‌اند (حق‌پناه، ۱۳۸۹: ۸۱).

مهم‌ترین گروه قومی که در کشورهای عربی غرب ایران و مخصوصاً عراق و سوریه، در یک سده اخیر مناقشاتی را در سطح منطقه‌ای ایجاد نموده‌اند، کردها هستند. قوم کرد در امتداد مرزهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه گسترش یافته‌اند. تعهد ترک‌ها، ایرانی‌ها و اعراب نسبت به کردها، کم‌رنگ و تعهد دولت‌های غربی نیز نامطمئن است. اقدام کشورهای ائتلاف به سود کردها در پایان جنگ خلیج فارس، این موضوع را بین‌المللی نمود (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۴۱). دستاوردهای کردهای عراق پس از سقوط رژیم بعث در ابعاد محلی و ملی و تأسیس قانونی یک ایالت فدرال در شمال این کشور، پیامدهای جدی بر ترکیه، ایران، عراق و سوریه و روابط آنها خواهد داشت.

علاوه بر اختلافات قومی، اختلافات مذهبی نیز گاهی باعث ایجاد تنش و مناقشه در سطح داخلی کشورهای این منطقه گشته است. عراق، عربستان سعودی، لبنان و بحرین همگی با مشکلات مربوط به جمعیت‌های شیعه خویش روبه‌رو هستند. شیعیان عراق که یک اکثریت ۶۰٪ را تشکیل می‌دهند، تا قبل از سال ۲۰۰۳ میلادی و سقوط صدام حسین، همواره در طول تاریخ این کشور از جانب اقلیت عرب سنی حاکم، مورد سرکوب و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند ولی با تشکیل حکومت جدید پس از سقوط رژیم بعث و مشارکت آنان در ساختار قدرت سیاسی این کشور، به حقوق خویش نایل آمدند. کشور بحرین نیز با داشتن اکثریت شیعه و حکومت اقلیت سنی مذهب بر آن، مشکلات و ناآرامی‌هایی را در دو دهه اخیر تجربه کرده است. تفاوت کلی در

1 Jonathan Fox

دسترسی به درآمدها و فرصت‌ها میان اکثریت شیعه و اقلیت سنی بر پیچیده‌تر شدن این مسأله در بحرین افزوده است. در جامعه متکثر لبنان نیز، شیعیان یک گروه بزرگ مذهبی به شمار می‌روند که در کنار مسیحیان و اعراب سنی همواره و از آغاز تشکیل این کشور، مسائل و مشکلاتی را در رابطه با نحوه تقسیم قدرت در داخل و نیز برقراری روابط خارجی با همسایگان و نحوه مقاومت در برابر اسرائیل ایجاد نموده‌اند. در عربستان سعودی، شیعیان که عمدتاً در استان‌های شرقی نفت‌خیز و در امتداد خلیج فارس زندگی می‌کنند، از طریق تبعیض‌های کلی و سیاست‌های ناعادلانه اشتغال در جامعه سعودی، به‌طور نظام‌مند در آزار و اذیت بوده و از آزادی کامل مذهبی محروم هستند. در کشور سوریه وضع برعکس است و اقلیت شیعه مذهب علوی بر اکثریت مردم سنی مذهب این کشور حکومت می‌کند. تا سال ۲۰۱۱ میلادی مشکل چندانی در سوریه در رابطه با تعامل اقلیت علوی حاکم و اکثریت سنی مذهب وجود نداشت، ولی با آغاز بهار عربی در شمال آفریقا و خاورمیانه، این کشور نیز گرفتار مناقشات و درگیری‌های گسترده‌ای در داخل شده است که تا به امروز نیز ادامه دارد.

۶. نتیجه‌گیری

منطقه خاورمیانه که از یک طرف قاره کهن آسیا را به قاره اروپا و از طرف دیگر به قاره آفریقا متصل می‌کند، به لحاظ دارا بودن ارزش‌های ژئوپلیتیکی فراوان در زمینه مسائل مربوط به ژئواکونومی، ژئوتوریسم، ژئوکالچر، مسیرهای حمل‌ونقل دریایی، زمینی و هوایی و غیره همواره از جایگاه و موقعیت ممتازی در ساختار روابط بین‌الملل و در استراتژی و سیاست‌های قدرت‌های جهانی و فرامنطقه‌ای برخوردار بوده است. از سوی دیگر، همواره در چند سده اخیر به‌عنوان کانون منازعه، مناقشه و بحران در سطح منطقه‌ای و جهانی شناخته شده است. منطقه‌ای که به‌دلیل داشتن پاره‌ای ویژگی‌های انسانی و محیطی همواره استعداد تولید و بازآفرینی تنش، منازعه و بحران را در سطوح مختلف محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی داشته است. جدیدالتأسیس بودن بسیاری از کشورهای این منطقه، وجود مرزهای بین‌المللی شکننده و آسیب‌پذیر، توسعه‌نیافته بودن بسیاری از کشورهای این منطقه، داشتن اختلافات و مناقشه‌های مرزی و سرزمینی

متعدد، ادعاهای سرزمینی و تاریخی حکومت‌ها نسبت به قلمرو یکدیگر، اختلافات دینی و مذهبی، وجود قومیت‌های مختلف و متعدد، اختلاف بر سر منابع آب و حوزه‌های مشترک نفت و گاز در خشکی و دریا، اختلاف بر سر مسیرهای انتقال انرژی به بازارهای مصرف، رقابت بر سر به دست گرفتن رهبری و هژمون منطقه، رقابت بر سر تشکیل منطقه‌بندی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، تفاوت در نوع رژیم‌های سیاسی، تفاوت در میزان و سطح برخورداری از دموکراسی، وجود برخی از بحران‌های دیرپا در سطح جهان در این منطقه نظیر بحران اسرائیل و فلسطین، دخالت قدرت‌های جهانی و فرامنطقه‌ای در مسائل مربوط به این منطقه، گرایش‌های متضاد سیاست خارجه دولت‌های این منطقه نسبت به مسائل جهانی و منطقه‌ای و... همگی دست به دست هم داده تا خاورمیانه به‌عنوان یک منطقه تنش‌زا، منازعه‌آفرین و در نهایت بحران‌خیز در سطح جهان قلمداد گردد. ریشه بسیاری از عوامل ایجادکننده تنش و منازعه بین کشورهای این منطقه به ژئوپلیتیک و ژئوکالچر خاص این محدوده جغرافیایی باز می‌گردد. در این مقاله عوامل و سرچشمه‌های ژئوکالچر تنش‌زا در خاورمیانه در سه سطح ملی (داخلی کشورها)، منطقه‌ای و جهانی مورد بررسی و مطالعه قرار گرفتند و در کنار آن عواملی نظیر تداخل هویت‌های فرهنگی متضاد در خاورمیانه، ناهماهنگی کشورهای خاورمیانه به لحاظ قومی و مذهبی، عوامل مربوط به جمعیت و مهاجرت و پیامدهای بلندمدت آنها در ساختار فرهنگی داخلی کشورها، اختلافات مرزی و سرزمینی متعدد بین کشورهای همسایه در خاورمیانه و ادعاهای سرزمینی برخی از دولت‌ها نسبت به خاک کشورهای همسایه به‌عنوان عوامل ژئوکالچر تنش‌زا و بحران‌ساز در روابط دولت‌های خاورمیانه قلمداد گردیدند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- چرنوف، فرد (۱۳۸۸). نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل. ترجمه: علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- حافظ نیا، محمدرضا، خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز. تهران: نشر سمت، (۱۳۸۸).
- حق پناه، جعفر، «موازنه فراگیر: الگوی تحلیل نقش قومیت بر سیاست خارجی با تأکید بر خاورمیانه»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹، تهران: دانشگاه تهران، صص ۹۳-۷۷.
- حیدری، غلامحسین، ۱۳۸۴، ژئوپلیتیک فرهنگی یا ژئوکالچر، فصلنامه ژئوپلیتیک، تهران، صص: ۹۵-۹۴
- درايسدل، آلاسداير و بلیک، جرالد، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا. ترجمه: دره میرحیدر. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، (۱۳۷۴).
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل. ترجمه: وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: نشر قومس، (۱۳۸۳).
- دهقانی، محمود (۱۳۸۷). خاورمیانه: آینه تنازع هویت‌ها. فصلنامه راهبرد، شماره ۴۷، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، تابستان ۱۳۸۷
- روشندل، جلیل و سیف زاده، حسین، تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس. تهران: انتشارات مرکز مطالعات خاورمیانه، (۱۳۸۲).
- شفیعی، نوذر و رضایی، فاطمه (۱۳۹۱). «نقد و ارزیابی نظریه سازه‌انگاری». فصلنامه پژوهش‌های سیاسی، شماره ۴، تابستان ۹۱، تهران، صص ۸۵-۶۳.
- کمپ، جفری و هارکاو، رابرت، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه (جلد اول). ترجمه: مهدی حسینی متین. تهران: نشر پژوهش‌گده مطالعات راهبردی (۱۳۸۳).
- گالاهر، کارولین و همکاران، مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی. ترجمه: محمد حسن نامی و علی محمدپور. تهران: انتشارات زیتون سبز، (۱۳۹۰).
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۳). نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم. ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- میلتون، ادوارد مورلی و هینچ کلیف، پیترو، بحران در خاورمیانه. ترجمه: شهرزاد رستگار شریعت پناهی. تهران: نشر قومس، (۱۳۸۵).
- هالستی، کی. جی، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل. ترجمه: بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، (۱۳۷۳).

ب) منابع لاتین

- Alder, Emmanuel (2005). "Constructivism and International Relation". Handbook of International Relations. London: Sage Publications. Pp: 95-118
- Barden, Kathleen and Shelley (2000). Fred. Engaging Geopolitics. England: Pearson Education Limited.
- Bellamy, Foster (2006) , The New Geopolitics of Empire. Monthly Review, Vol: 57. No: 8. Pp: 1-18.
- Crocker, J. and Luhtanen, R (1990). Collective Self-esteem and ingroup bias. Journal of personality and social psychology. No: 58. Pp: 60-67
- Davidson, R. H (1960). "Where is the Middle East". Foreign Affairs. No: 38. Pp: 665-676.
- Dougherty, James and Pfaltzgraff, Robert (1981). Contending Theories of International Relations. publisher: Longman Higher Education.
- Fox, Jonathan (2004). Bringing Religion into International Relations, publisher: Palgrave Macmillan US, A division of nature American Inc.
- Frankle, Joseph. Contemporary International Theory and Behavior of states. London. Oxford university press, (1973).
- Gallaher, Carolyn and others. Key Concepts in Political Geography. London and California: Sage Publication Ltd, (2009).
- Gurr, Robert. Peace and Conflict, Wilkenfeld: Paradigm Publishers, (2009).
- Hetina, Meir, Identity Politics in the Middle East. Published in: www. Palgrave-usa. com, (2007) . 1391/11/10.
- Hoff, Ted, (1998) , "The Promise of consrtuctivism in international relations theory", International Security, Vol. 23, No. 1, Pp. 171-200.
- James D. Fearon and David D. Laitin (2001). "Ethnicity, Insurgency and Civil war". Department of Political Science, Stanford University. Paper to be presented at the 2001 Annual Meetingsof the American Political Science Association, San Francisco. CA, August 30-September.
- Keith, M. and Pile, S. Place and the politics of Identity. London: Routledge, (1993).
- Kemp, Geoffrey & Harkavy, Robert. Strategic Geography and the Changing Middle East Publisher: Carnegie Endowment for International Peace, (1997).
- Lipset, Seymour Martin. Political Man: The Social Bases of Politics. Publisher: The Johns Hopkins University Press, (1991).
- Nieburg, H. L, Political Violence. The Behavioural Process. Medford, OR, U. S. A, (1996).
- Pettigrew, T (1997). The affective component of prejudice empirical support for the new view. In S. A. Tuch and J. k. martin (eds). Pp: 76-90
- Rosen. David, Religion, Identity and Middle-East. Published in: www. cfr. org. (2005).

1391/11/10

- Smith, C. G (1966). The disputed waters of the Jordan. Institute of British Geographers. Transactions, No: 40. (1966) , Pp: 111-128.
- Veldhuis, Tinka and Bakker, Edwin (2009). Muslims in The Netherlands: Tensions and violent Conflict. Microcorn policy working paper. Brighton: Microcorn
- Wendt, Alexander (1992). "Anarchy is what States Make of it: The Social Construction of Power Politics". International Organization, Vol: 46, No: 2.
- Wendt, Alexander (1994). "Collective Identity Formation and International State". In American Political Science Review. Vol: 88, No: 2.
- World Book, Middle East and North Africa. Economic development and prospects: financial markets in a new age of oil. World Bank Washington D. C. (2006).

ج) منابع اینترنتی

- Encarta Wikipedia, The free Encyclopedia Britanica, (1992)
- The world Factbook/ www. cia. gov1391/4/15